

## رنگ بی رنگ

رنگ بی رنگیست گلزار فریب  
دام گستر دهند با چند دانه ئی  
حیرتم از این بناهای جدید  
صادق القولی بلای جان ماست  
جنس فاسد داشت بازار فریب  
تا شود مرغی گرفتار فریب  
روی دلدار دیوار فریب  
ساده لوحی شد خریدار فریب  
بس قلابی بود اشعار فریب  
دورهء چرخید پرکار فریب  
چشم بینا ارنداری ای "پڑوہ"  
روشن است چشمان بیدار فریب

## دروس دلبری

مرهم گذار سینہ ریشی شوی چه به  
صد درس دلبریست به مژگان شانہ ہم  
گر گرگی حملہ کرد به گوسفندی دفاع  
در هر سپاہ حق پی سرکوب فتنہ ہا  
در این سلوک رہبر کیشی شوی چه به  
محنت زدای زلف پریشی شوی چه به  
همچو شبان مدافع میشی شوی چه به  
پرچم بدست از ہمہ پیشی شوی چه به  
حد اقل مزاحم نیشی شوی چه به  
گرای "پڑوہ" به عیب کسان میکنی نگاہ  
سیرنگہ به صورت خویشی شوی چه به

اشکاشم - بدخشان